

از مدیریت‌گرایی تا کاسب‌کارسالاری: دگرگونی حکمرانی شهری در سرمایه‌داری متاخر^۱

دیوید هاروی

برگردان و تلخیص: ایمان واقفی

دیوید هاروی در این مقاله‌ی جریان‌ساز که حدود ۲۵ سال پیش نگاشته شده به تغییر رویکرد در مدیریت و حکمرانی شهری می‌پردازد. او با نقد نگاه دیگر مارکسیست‌هایی که مکانیزم‌های انباشت سرمایه را صرفاً فرآیندی اقتصادی می‌بینند، به نقش بی‌بدیل شهرها در سیر این تحولات اشاره می‌کند. هاروی ضمن رد این سوءگیری ضدشهری در مطالعات اقتصادی و اجتماعی، بر اهمیت شهر در بازسازیابی سریع و ریشه‌ای زندگی اجتماعی، توزیع جغرافیایی فعالیت‌های انسانی، پویایی اقتصاد سیاسی و تغییرات نابرابر جغرافیایی پای می‌فشارد.

۱- به‌سوی کاسب‌کارسالاری در حکمرانی شهری:

شهر اورلئان آمریکا در سال ۱۹۸۵ میزبان تنی چند از دانشگاهیان، صاحبان مشاغل و سیاست‌گذاران از هفت کشور سرمایه‌داری پیشرفته بود. فراگیر شدن بحران اقتصادی و مالی در شهرهای سرمایه‌داری پیشرفته ضرورت سیاست‌گذاری شهری جدیدی را بیش از پیش کرده بود. نتیجه‌ی چند روز بحث و گفت‌وگوی این جمع از این قرار بود: حکومت شهری باید خلاق‌تر و کاسب‌گراتر شود تا بتواند مسیرهای جدیدی برای مواجهه با بحران‌های مالی و اقتصادی جاری بیابد. البته بر سر چگونگی انجام این مهم توافقی وجود نداشت. نقش حکومت شهری در این میان مبهم بود. آیا حکومت شهری نقش حمایت‌کننده دارد و یا در تأسیس بنگاه‌های جدید دخالت مستقیم می‌کند؟ وظیفه‌ی آن برای حفظ مشاغل و مقابله با تهدید تعدیل نیروی کار چیست؟

به باور هاروی توافقی که از پس این نشست حاصل شد سرنوشت حکمرانی شهری را به کلی دگرگون کرد. رویکرد مدیریت‌گرایی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ غالب بود آرام آرام جای خود را به رویکرد کاسب‌کارسالاری دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی داد. آنچه اهمیت این تغییر مسیر را دوچندان می‌کند، عبور این رویکرد از مرزهای ملی و جهان‌شمول شدن آن است. آن‌چنان که حتی امروزه در سیاست‌های شهری در ایران رویکرد کاسب‌کارسالاری و اصرار بر رشد اقتصادی تبدیل به باوری عمومی شده و گروه‌های سیاسی فارغ از اختلاف نظرشان در حوزه‌های دیگر بر روی این نگاه توافقی نانوشته دارند.

هاروی با مروری بر تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که چگونه صاحب‌منصبان محلی در بریتانیا به سمت تغییر اقتصادی در زمینه‌ی تولید و سرمایه‌گذاری کشیده شده‌اند و یا چگونه دولت مرکزی بریتانیا در دهه‌ی ۷۰ میلادی اقدامات اقتصادی حکومت محلی را که تکمیل‌کننده‌ی تلاش‌های دولت در بهبود بهره‌ی کاری^۲، رقابتی‌سازی و سودآوری صنایع انگلیسی بود مورد حمایت قرار داد. در این میان تصویب طرح کاسب‌کارسالاری شهری در سال ۱۹۸۹ توسط دیوید بلانکت^۳، رهبر شورای کارگری در شهر شفیلد شاهد مثال بسیار خوبی است. در این طرح اولویت اشتغال کامل نیروی کار جای خود را به حمایت از بنگاه‌های کوچک، برقراری ارتباط گرم‌تر میان بخش خصوصی و دولتی، بهبود وضعیت محلی برای جذب مشاغل جدید می‌دهد. هم‌چنین این طرح بر نقش حکومت محلی در

^۱ Harvey, D. (1989). From managerialism to entrepreneurialism: The transformation in urban governance in late capitalism. *Geografiska Annaler*, 71 (1). pp. 3-17

^۲ Efficiency

^۳ David Blunkett

ارائه مشوق‌هایی مانند وام، تسهیلات و یارانه برای جذب سرمایه‌های صنعتی و تجاری‌ای که به دنبال مکانی مناسب برای سرمایه‌گذاری‌اند، بدون ملتزم کردن‌شان به تعهداتی در قبال کامیونیتی، پای‌می‌فشارد.

به هر تقدیر موج کاسب‌کارسالاری در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بسیاری از شهرهای دنیا را درنوردید. به‌زعم هاروی اکثر اندیشمندان متفق‌القول‌اند که ریشه‌ی این تغییر جهت در حکمرانی شهری در رکود سال ۱۹۷۳ نهفته است. برای فهم این‌که چطور بسیاری از حکومت‌های محلی با رویکردها و پشتوانه‌ی سیاسی متفاوت همگی سرآخر مسیر کاسب‌کارسالاری را پیمودند باید به امواج صنعت‌زدایی، بیکاری ساختاری و فراگیر، ریاضت مالی در هر دو مقیاس ملی و محلی، تقویت نومحافظه‌کاری، غالب‌شدن عقلانیت بازار و خصوصی‌سازی رجوع کرد. هم‌چنین باید به تضعیف قدرت دولت‌های ملی در کنترل و نظارت بر جریان‌های مالی بین‌المللی اشاره کرد. گویی سرمایه‌گذاری در قالب چانه‌زنی میان سرمایه‌گذاران مالی بین‌المللی و قدرت‌های محلی درآمده که در پی افزایش جذابیت‌های محلی برای تغییرات سرمایه‌دارانه‌اند. نکته‌ی بسیار مهم در این میان نقش حیاتی‌ایست که کاسب‌کارسالاری شهری در گذار سرمایه‌داری از نظام کینزی-فوردیسمی انباشت سرمایه به نوعی نظام انباشت انعطاف‌پذیر است.

۲-تدقیق مفهومی:

هاروی بر اساس تجربه‌ی خود از شهر بالتیمور سه ویژگی اصلی برای کاسب‌کارسالاری شهری برمی‌شمرد:

الف) همکاری بخش دولتی و خصوصی: کاسب‌کارسالاری جدید از به‌هم پیوستن شیوه‌های بازارگرایی سنتی^۱ و به‌کارگیری قدرت‌های دولتی محلی برای جذب اعتبارات خارجی، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و فرصت‌های شغلی نوظهور تشکیل شده‌است. بدین ترتیب حکومت محلی و دولت مرکزی با از میان برداشتن موانعی مانند مالیات بالا، نیروی کار متشکل، تعهدات زیست‌محیطی و ... زمینه را برای ورود افراد و بنگاه‌های خصوصی مهیا می‌کند. هاروی معتقد است مقاومت‌هایی که از سوی گروه‌های مختلف مردمی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی انجام گرفت، همکاری بخش دولتی و خصوصی در ایجاد کاسب‌کارسالاری شهری را با مشکل مواجه کرده بود. مقاومت‌هایی از قبیل تظاهرات بر علیه بزرگراه‌سازی، پاکسازی زاغه‌ها، تغییر مراکز شهرها و ... حرکت به‌سوی تغییرات سرمایه‌دارانه را با مانع روبه‌رو کرد.

سال ۱۹۷۸ را باید سرآغاز حرکت به‌سوی کاسب‌کارسالاری شهری در بالتیمور دانست. در این سال رفرا ند می برای تغییر بخشی از اراضی شهری توسط بخش خصوصی به بندری پر زرق‌وبرق انجام گرفت که با اختلاف اندکی مردم رأی مثبت به آن دادند. از آن به بعد همکاری بخش خصوصی و دولتی تبدیل به رویه‌ای خوشنام و همگانی در حکمرانی شهری شد.

ب) سوداگری: کاسب‌کارسالاربودن همکاری بخش دولتی و خصوصی درست به‌خاطر ماهیت سوداگرانه‌ی این همکاری است. برخلاف طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌های عقلانی، این سوداگری با سختی و خطر همراه است. هاروی در ادامه اضافه می‌کند که در بسیاری موارد این تنها طرف دولتی است که متحمل ریسک می‌شود درحالی‌که طرف خصوصی مزایا و منافع را به خود اختصاص می‌دهد. از نظر او آن‌چه کاسب‌کارسالاری را از بازارگرایی شهری سابق متمایز می‌کند درست همین نقش نهادهای دولتی محلی (و نه نهادهای ملی یا فدرال) در جذب ریسک است که دست شرکت‌های خصوصی را در انجام فعالیت‌های سوداگرانه باز می‌گذارد.

^۱ Traditional boosterism: به شیوه‌های تبلیغی‌ای که حاکمان محلی شهرهای کوچک آمریکا و کانادا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در پیش می‌گرفتند تا از این طریق موفق به جذب افراد و سرمایه‌ها شوند گفته می‌شود. هاروی معتقد است ایده رشد و توسعه کاسب‌کارانه ریشه دز همان شیوه‌های بازارگرایی دارد که در اوایل قرن بکارگرفته می‌شده است.

ج) سومین ویژگی کاسب کارسالاری توجه به اقتصاد سیاسی مکان است. توجه به مکان را باید در برابر تأکید بر شهر و یا هر محدوده‌ی رسمی جغرافیایی دیگر فهم کرد. پروژه‌هایی که متمرکز بر یک مکان خاص هستند نسبت به طرح‌هایی که برای یک محدوده‌ی سرزمینی رسمی (شهر، ایالت، کشور) طراحی می‌شود شعاع اثرگذاری بیشتر یا کمتری دارند. به این معنی که محدوده‌ی اثرگذاری آنان لزوماً افرادی را که در محدوده‌ی محصور آن پروژه قرار دارند دربرنمی‌گیرد. هاروی شهرهای بالتیمور، لیورپول و گلاسکو را مثال می‌زند که با ساخت مراکز فرهنگی، تفریحی، تجاری و اداری توانسته‌اند با ایجاد یک ائتلاف بزرگ از میان نیروهایی که در منطقه‌ی مادرشهری حضور دارند، تصویر کل آن منطقه‌ی مادرشهری^۱ را بهبود بخشند. او معتقد است همکاری بخش خصوصی و دولتی در اجرای چنین طرح‌هایی در مقیاس مادرشهری باعث شده دوگانه‌ی شهر-حومه که در دوره‌ی مدیریت‌گرایی برقرار بود بی‌معنی شود. اما از سوی دیگر می‌توان ساخت پیاده‌رو ساحلی در نیویورک را مثال زد که صرفاً اثری محلی دارد و فقط می‌تواند ائتلافی میان پیمانکاران و سرمایه‌گذاران محلی برقرار کند.

اگرچه ساخت‌وسازهای مکان-محور در رسانه‌ها به شکلی بازتاب داده می‌شوند که گویی قرار است منافعی را میان تمام مردم یک خطه توزیع کنند. اما در حقیقت اغلب این طرح‌ها اثری غیرمستقیم و حتی تنگ‌دامن‌تر از آن چیزی دارند که تصور می‌شود. هم‌چنین اجرای این طرح‌ها غالباً می‌کوشد چنان توجه عموم را به خود جلب کند که مسائل اصلی‌ای که مردم آن منطقه با آن دست به گریبانند از اذهان محو شوند.

هاروی این سه ویژگی را بدین شکل جمع‌بندی می‌کند: کاسب کارسالاری شهری جدید غالباً متکی بر همکاری بخش خصوصی و دولتی است. این همکاری به جای این که هدف اصلی خود را بهبود شرایط یک منطقه‌ی جغرافیایی مشخص قرار دهد، به سرمایه‌گذاری و تغییرات اقتصادی در ساخت‌وسازهای سوداگرانه‌ی مکان‌محور می‌پردازد.

۳- استراتژی‌های حکمرانی شهری کاسب کارانه:

دیوید هاروی در ادامه چهار استراتژی اصلی کاسب کارسالاری شهری را آشکار می‌کند. او توضیح می‌دهد که در هر شهر بسته به شرایط ممکن است هر چهار استراتژی بکار گرفته شود یا این که حکمرانی محلی فقط از یکی از آن‌ها بهره‌گیرد.

الف) بهره‌گیری از امتیازات ویژه:

رقابت در تقسیم کار جهانی استفاده از امتیازات خاص را می‌طلبد. این امتیازات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

اول- امتیازاتی از جنس منابع طبیعی (نفت و گاز و ...) و یا موقعیت جغرافیایی ویژه (نزدیکی به بنادر و یا گذرگاه‌های ارتباطی) که سرمایه‌گذاران را ترغیب به بردن سرمایه‌هایشان به آن‌جا می‌کند.

دوم- برخی دیگر از امتیازات نه نتیجه‌ی ویژگی‌های طبیعی یک شهر، بلکه ناشی از سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فیزیکی، اجتماعی است که پایه‌ای مستحکم برای فرآیندها و مبادلات اقتصادی مهیا می‌کند. در این زمینه می‌توان به سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های جدید، محصولات نو، کمک‌های مالی به شرکت‌های جدیدالتأسیس و یا حتی کاهش هزینه‌های تولید (معافیت‌های مالیاتی، پرداخت وام، در اختیار گذاشتن زمین و ...) اشاره کرد. امروزه تقریباً غیرقابل تصور است که بدون در اختیار گذاشتن سبدهای زمین‌های توسط دولت محلی، سرمایه‌گذاری بین‌المللی انجام گیرد.

سوم- وجود نیروی کار ارزان قیمت. کاهش هزینه‌های تولید رکن رکن سرمایه‌گذاری کاسب کارانه است. این مهم غالباً بواسطه‌ی چانه‌زنی میان سرمایه‌گذاران بین‌المللی و نیروی کار محلی به‌دست می‌آید. اما چند وقتی است که این روند در حال تغییر است.

¹ Metropolitan region

وظیفه‌ی چانه‌زنی از روی دوش سرمایه‌گذار بین‌المللی برداشته شده و به عهده‌ی حکومت محلی افتاده تا با کاهش تسهیلات و حقوقِ نیروی کار خیال سرمایه‌های جهانی را برای ورود به شهر خود راحت کنند.

چهارم- وجود نیروی کار ماهر و ورزیده مکمل دیگر کاسب‌کارسالاری شهری‌ست. اگرچه نیروی کار ماهر گران‌قیمت است اما می‌تواند عایدی بسیاری برای سرمایه‌گذار داشته باشد.

پنجم- صرفه‌های تجمیع^۱ دیگر فاکتور مهم در سرمایه‌گذاری بین‌المللی‌ست. صرفه‌های تجمیع به امتیازاتی که از جمع‌شدن فعالیت‌های اقتصادی متنوع کنار یکدیگر حاصل می‌شود دلالت دارد. بدین ترتیب تولید کالا و خدمات در تقسیم کار جهانی وابسته به کنار هم قراردادن فعالیت‌های مختلف در مکانی مشخص است که منتج به تسهیل نظام تولید و افزایش کارایی آن می‌شود.

(ب) تقسیم فضایی مصرف:

یک منطقه‌ی شهری می‌تواند به کمک تقسیم فضایی مصرف موقعیت خود را در رقابت با دیگر مناطق ارتقاء بخشد. بر همین اساس سبک شهری‌شدن مصرفی در دهه‌ی ۱۹۵۰ پا گرفت که سعی در بسترسازی برای مصرف انبوه داشت. جالب آن‌که حتی در دوره‌های رکود اقتصادی سرمایه‌گذاری برای جذب دلارهای مصرف‌کنندگان رو به افزایش گذاشت. تأکید اصلی در این بخش بر سبک زندگی‌ست. اعیانی‌سازی، نوآوری‌های فرهنگی، ارتقاء و زیباسازی کالبد شهری (به‌عنوان مثال چرخش پست‌مدرن در معماری و شهرسازی)، جاذبه‌های شهری (استادیوم‌های ورزشی، مال‌ها و مراکز خرید پرطمطراق، رستوران‌های آن‌چنانی و ساحل‌های پر زرق‌وبرق) و تفریحات (بناکردن چشم‌اندازهای زیبا) همگی از جمله استراتژی‌های بازآفرینی شهری‌اند. این استراتژی‌ها در کارِ ارائه‌ی تصویری جذاب، نوآور و هیجان‌انگیز از شهرند تا مخاطب را برای بازی و زندگی در چنین شهرِ امنی قانع کند.

هم‌چنین فستیوال‌ها و رخداد‌های فرهنگی نیز در این میان نقش پررنگی در جذب دلارهای توریستی بازی می‌کنند. در این میان نمایش و چشم‌انداز^۲ به نماد پویایی و سرزندگی شهر مبدل می‌گردند. بدین ترتیب در میان رکود اقتصادی، شهرها با متوسل‌شدن به مصرف متظاهرانانه سعی در یافتن راه برون‌رفت هستند.

(ج) به‌دست‌گیری اتاق کنترل و فرمانِ فرآیندهای مالی، حکمرانی، و اطلاعاتی

از دیگر استراتژی‌های کاسب‌کارسالاری شهری تبدیل مراکز شهری به اتاق کنترل و فرمان است. با اهمیت یافتن این دست کارکردها در دو دهه‌ی گذشته (۷۰ و ۸۰ میلادی) حاکمان شهری کنترل و فرمان‌دهی فرآیندهای مالی و اطلاعاتی را کلید نجات شهرها از رکود می‌دانند. اما تبدیل‌شدن به مرکز کنترل و فرمان نیازمند سرمایه‌گذاری هنگفت در حمل‌ونقل و زیرساخت‌های ارتباطی (مانند فرودگاه و ایستگاه‌های مخابراتی) و فراهم‌کردن دفاتری اداری مجهز برای کاهش زمانه و هزینه‌ی مبادلات است. هم‌چنین این‌چنین شهرهایی غالباً کانون جذب خدمات جانبی نیز می‌شوند. خدماتی مانند مشاغل اطلاعاتی که نیازمند نیروی متخصص دارد و مراکز آموزشی که رشته‌هایی مرتبط مانند فاینانس و مدیریت و بیمه را بسط دهند.

در این رویکرد تصور می‌شود شهرهای آینده صرفاً کارکردی کنترلی و فرمان‌دهی دارند: شهرهایی پسا صنعتی و اطلاعاتی که در آن خدمات (اطلاعاتی، دانشی و مالی) تبدیل به رکن رکن رونق شهری می‌شود.

(د) سیاست‌های بازتوزیعی منابع مالی توسط دولت

اغلب تصور می‌شود دوران جدید دوران پایان یافتن سیاست‌های بازتوزیعی‌ست. اما تجربه شهرهایی مانند بریستول انگلیس و سن‌دیه‌گوی آمریکا خلاف این را ثابت می‌کند. مطالعات نشان می‌دهد هنوز دولت‌های مرکزی مقادیر قابل توجهی از اعتبارات خود

^۱ Agglomeration economies

^۲ Display and spectacle

را صرف صنایع نظامی و تسلیحاتی می‌کنند. بدین ترتیب هزینه‌های دولتی در صنایع نظامی باعث شده شهری مانند سن‌دیه‌گو رونقی دوچندان بیابد. علاوه بر چرخش بالای مالی در این صنایع، میزان مشاغل مرتبط با این صنایع، به‌ویژه مشاغل موسوم‌های تک، که در شهر سن‌دیه‌گو جمع شده‌اند فرصت‌های شغلی بسیاری برای این شهر به ارمغان آورده‌اند.

علاوه بر این، دولت‌های مرکزی هم‌چنان نمی‌توانند از ارائه‌ی خدمات در بسیاری از بخش‌های جامعه مانند بخش آموزش و بهداشت صرف‌نظر کنند. نکته‌ی قابل توجه این‌که غالباً این نخبگان و طبقه‌ی صاحب نفوذ است که می‌توان با ائتلاف با حکومت مرکزی این منابع مالی را به شهر خود سرازیر کند.

بعد از شمردن این چهار استراتژی هاروی اضافه می‌کند که اما این‌ها مانع‌الجمع نیستند. برخی شهرها از هر چهار استراتژی برای رونق دادن به خود استفاده می‌کنند و برخی دیگر صرفاً از یک یا دو تا از این استراتژی‌ها استفاده می‌کنند.

کاسب‌کارسالاری شهری باعث به‌وجود آمدن رقابت میان شهرها برای جذب سرمایه می‌شود. همین امر زمینه را برای آنچه هاروی «تکثیر سریالی» سیاست‌ها و پروژه‌ها می‌خواند مهیا می‌کند. تکثیر سریالی در واقع اشاره به پیروی شهرهای منفرد و کوچک از سیاست‌های شهرهای بزرگ مانند ساختن مراکز تجارت جهانی، مراکز خرید پست‌مدرن، فضاهای باز آبی و ... دارد.

اما کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل و موانع فضایی بر سر راه جابه‌جایی کالاها، افراد، سرمایه و اطلاعات، اهمیت کیفیت شهرها را برای جذب سرمایه دوچندان کرده است. بدین ترتیب سیال‌شدن سرمایه انتخاب‌های بیشتری پیش‌روی سرمایه‌داران قرار می‌دهد تا با توجه به ویژگی‌های نیروی کار، زیرساخت‌ها و منابع موجود، قوانین حقوقی و میزان مالیات، شهر مورد نظر خود را برای سرمایه‌گذاری انتخاب کنند. حاکمان شهری در این میان برای جذب اعتبارات بیشتر به‌سوی مهیا کردن «فضای کسب‌وکار بهتر» می‌روند. کار آنان در اصل ترغیب و روان‌کردن جریان‌های مالی، تولیدی و مصرفی به شهر خود است. اما همین نگاه منتهی به افزایش سوداگری می‌شود. چراکه پیشاپیش معلوم نیست کدام بسته‌ی حمایتی در جذب جریان‌های مالی و تولیدی موفق خواهد بود. از همین رو هاروی انتظار افت‌وخیزهای بسیاری در جریان رونق/رکود شهرها در آینده دارد. چراکه نوآوری و رقابت میان شهرها نه تنها موفقیت آن‌ها را تضمین نکرده‌است بلکه بیش از پیش آن‌ها را آسیب‌پذیر کرده.

۴- اثرات رقابت بین شهری در اقتصاد کلان:

دیوید هاروی در ادامه اثرات کاسب‌کارسالاری شهری را بر اقتصاد کلان برمی‌شمارد. نخستین اثری که او روی آن انگشت می‌گذارد گشوده‌شدن آغوش شهرهای توسعه‌یافته بر تغییرات دامن‌دار است. به‌زعم هاروی این تغییرات در حقیقت شامل تکثیر سریالی پارک‌های فن‌آوری، مراکز فرهنگی و تفریحی، اعیانی‌سازی، مراکز تجارت جهانی، مراکز خرید گول‌پیکر با معماری‌های پست‌مدرن و ... است. غالب‌شدن ایده‌ی «محیط کسب‌وکار بهتر» اهمیت مناطق لوکال را بیش از پیش کرد. این مناطق حالا دیگر تبدیل به عاملی برای فراهم‌سازی زیرساخت‌ها، تدوین ضوابط حقوقی، دست‌کاری روابط کار، تغییر قوانین زیست‌محیطی و حتی مالیاتی در جهت سرمایه‌ی جهانی شدند. گویی بخش عمومی/دولتی تبدیل به ضربه‌گیر سرمایه‌داری جهانی شده است. با این مقدمه دیوید هاروی معتقد است کاسب‌کارسالاری شهری نقش کلیدی‌ای داشته در گذر از تولید فردیستی که مبتنی بر تولید متمرکز در یک مکان و حمایت‌شده توسط دولت رفاه بود به انباشتی که به‌صورت جغرافیایی انعطاف‌پذیر شده است. این انباشت انعطاف‌پذیر نه تنها بسیار سیال‌تر از انباشت سرمایه در دوره‌ی فوردیسم است بلکه برخلاف دوران دولت رفاه از سیاست‌های بازار آزاد و دولت‌زدایی قوت می‌گیرد. در این معنا برعکس ایده‌ی مصرف جمعی دوره‌ی کینز که تسهیلاتی را در اختیار مردم می‌گذاشت، نتیجه‌ی دوم کاسب‌کارسالاری سوبسید دادن به قدرتمندان و صاحبان سرمایه است. هاروی در ادامه مثال‌های متعددی از تجربیات شهرهای آمریکایی می‌زند تا آثار منفی این سیاست را آشکار کند. به‌عنوان مثال تحقیق ویلسون (۱۹۸۷) از به‌وجود آمدن گروهی از فقرا در این دوره خبر می‌دهد که از تحتانی‌ترین طبقه‌ی جامعه هم پایین‌تر قرار می‌گیرند. هم‌چنین مطالعات بادی (۱۹۸۴) نشان می‌دهد

رویکردهای جدید دارایی‌محور، بازارمحور و با سمت‌گیری‌های رقابتی است که در نهایت بیش از اشتغال بر رشد اقتصادی تأکید دارد. او نتیجه می‌گیرد از آنجایی که این سیاست‌ها به دنبال جذب سرمایه‌های سیال و شرکت‌های خصوصی‌اند، سرآخر دولت‌های محلی مجبور به قبول کردن بخشی از هزینه‌های تولید هستند. بدین ترتیب در عمل سوبسیدهای دولت محلی به سرمایه تعلق می‌گیرد در حالی که افق ارائه خدمات به فقرا هر روز بیش از پیش رنگ می‌بازد و این به نوبه‌ی خود منتج به افزایش شکاف طبقاتی می‌شود.

اما نتیجه‌ی سوم کاسب‌کارسالاری تقویت بخش غیررسمی است. بنا به تحقیقات^۱ ساسکیا ساسن^۱ در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی نرخ مشاغل غیررسمی در شهرهای آمریکا به صورت قابل توجهی افزایش یافت. هاروی ادعا می‌کند که تأکید کاسب‌کارسالاری شهری بر مشاغل کوچک و پیمانکاران جزء زمینه‌ساز رشد بخش غیررسمی شده است. همین امر هم‌چنین باعث تغییر ماهیت مشاغل خدماتی و مدیریتی گشته است. بطوری که شهر از یکسو پر شده است از مشاغل خدماتی دون پایه و ارزان قیمت و از سوی دیگر با مشاغل مدیریتی و تخصصی با دستمزدهای بسیار بالا مواجهیم.

هاروی نتیجه می‌گیرد کاسب‌کارسالاری شهری نقش مهمی در افزایش شکاف طبقاتی-درآمدی و گسترش فقر داشته است. این وضعیت حتی در شهرهایی مانند نیویورک که رشد اقتصادی بالایی از خود نشان می‌دهد نیز قابل مشاهده است.

ویژگی دیگر کاسب‌گرایی شهری موقتی بودن اثرات آن است. از آنجایی که در این رویکرد «قانون رقابت» بر شهرها حکمرانی می‌کند، هر شهر مجبور است برای جذاب کردن خود و جلو افتادن از دیگر شهرها ابداعات و نوآوری‌های مختلف به کار برد. اما این نوآوری‌ها تا کجا می‌تواند ادامه داشته باشد؟ تا کجا می‌توان مراکز تفریحی و فستیوال‌های هنری برگزار کرد؟ آیا ساخت معماری‌های پست‌مدرن تا ابد می‌تواند ادامه داشته باشد؟ پاسخ هاروی به این سوالات منفی است. او معتقد است جاذبه‌های یک شهر بسیار زودگذر است و با ساخت‌وسازهای بدیع و برآمدن جاذبه‌های جدید در دیگر شهرها، شهر قبلی جاذبه‌ی خود را به سرعت از دست می‌دهد. او در ادامه شهرهای هوستون، دالاس و دنور را شاهد مثال می‌آورد که علی‌رغم شکوفایی در دهه‌ی ۷۰ میلادی، دهه‌ی ۸۰ به علت میزان سرمایه‌گذاری بیش از حد به ورطه‌ی ورشکستگی افتادند. هم‌چنین دره‌ی سیلیکون^۲ که مرکز تکنولوژی‌های پیشرفته و افزایش فرصت شغلی در دهه‌ی ۷۰ بود، رفته رفته زرق و برق خود را از دست داد و به ورشکستگی نزدیک شد. اما از سویی دیگر نیویورک که در سال ۱۹۷۵ در حال ورشکستگی بود، با آمدن مؤسسات مالی و مدیریتی دهه‌ی ۸۰ را بسیار موفق پشت سر گذاشت. بدین ترتیب هاروی نتیجه می‌گیرد تغییر در میزان ثروت شهرها در دهه‌ی ۷۰ بسیار چشمگیر بوده است. او علت این وضعیت بی‌ثبات را در قدرت گرفتن کاسب‌کارسالاری شهری و رقابت میان شهری می‌داند.

نکته‌ی دیگری که دیوید هاروی به آن اشاره می‌کند گره خوردن کاسب‌کارسالاری با نوع خاصی از فعالیت‌ها و خدمات است. به زعم او متناسب‌ترین فعالیت‌ها برای کاسب‌کارسالاری آن‌هایی‌ست که پتانسیل‌های محلی دارند. این فعالیت‌ها از دو ویژگی بارز برخوردارند. اول آن که خدمات ارائه می‌دهند که به شدت به آن محل وابسته است و دوم آن که این فعالیت‌ها غالباً دارای چرخش مالی و بازگشت پول سریع هستند. از جمله‌ی این فعالیت‌ها باید به توریسم، ایجاد و مصرف فضاهای چشم‌اندازانه^۳ رخدادهای فستیوال‌های دوره‌ای اشاره کرد. درآمد حاصل از این فعالیت‌ها اگرچه ممکن است مسئله‌ی کمبود سرمایه‌گذاری در شهر را به طور موقتی حل و فصل کند، اما این به شدت سوداگرانه^۴ است. به این معنا که معلوم نیست هزینه‌های پرداخت شده برای جذب کردن افراد/سرمایه‌های جهانی بازگشت مالی داشته باشند. ساخت استادیوم‌های ورزشی در شهرهای بوفالو و بالتیمور برای کشاندن تیم‌ها به شهر نمونه‌ی خوبی از شکست سرمایه‌گذاری در این شهرهاست. به عبارت دیگر بسیار محتمل است پروژه‌هایی مانند مراکز تجاری

^۱ Saskia Sassen

^۲ Silicon Valley

^۳ Spectacle

^۴ Speculative

پر زرق و برق که به کمک تسهیلات اعتباری ساخته می‌شوند با دوره‌ی رکود اقتصادی مواجه شوند و سرآخر پول اولیه‌ی خود را درنیاورند. هاروی از این وضعیت به نام سرمایه‌گذاری مازاد یا انباشت مازاد نام می‌برد که بسیاری از شهرهای آمریکایی در معرض آنند. آن‌چنان که مجله‌ی سان گزارش می‌دهد پروژه‌هایی که شرکت Rouse's Enterprise Development در شهرهای ریچموند، فلینت‌شایر، میشیگان و تولدوی میشیگان همگی ضررهای میلیونی کرده‌اند. بسیاری دیگر از سرمایه‌گذاری‌های شهری را می‌توان نام برد که در دوره‌ی حکمرانی کاسب‌کارسالاری شهری نه تنها بازگشت مالی نداشته‌اند بلکه با بحران‌های پولی قابل توجهی روبه‌رو هستند.

۵- رویکردهای انتقادی به کاسب‌کارسالاری شهری در دوره رقابت‌های بین شهری:

پیش از جمع‌بندی هاروی بحث پیرامون استقلال نسبی دولت از سرمایه را به پیش می‌کشد. مسئله‌ای که سالیان سال در میان مارکسیست‌ها در جریان بود از این قرار است که آیا دولت صرفاً مجری و زمینه‌ساز سیاست‌های سرمایه‌داران است یا حدی از استقلال را داراست. او می‌خواهد صورت‌بندی آلتوسری از مسأله که علی‌رغم استقلال نسبی سیاست از اقتصاد در وهله‌ی آخر این اقتصاد است که سرنوشت‌ساز است را به چالش کشد. هم‌چنین آن‌چه در کانون توجه هاروی است نه دولت (state) که حکمرانی شهری (urban governance) در پس‌زمینه‌ی رقابت میان‌شهری است. به باور او کاسب‌کارسالاری شهری گرچه دارای حدی از استقلال است اما در عین حال با الزامات انباشت سرمایه سر سازگاری دارد. به این ترتیب حکمرانی کاسب‌کارانه در عمل ضامنی است برای بازتولید روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه در مقیاسی پهن‌دامن‌تر و سطحی عمیق‌تر.

برای توضیح این رویه دیوید هاروی وامدار ایده‌ی مارکس است. مارکس رقابت را به ناگزیر «محملی» برای روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه می‌داند. قانون اجباری رقابت افراد و مؤسسات (شرکت‌های سرمایه‌دارانه، نهادهای مالی، دولت‌ها، شهرها) را مجبور به انجام فعالیت‌هایی می‌کند که بر سازنده‌ی روابط سرمایه‌داری هستند. نکته‌ی قابل توجه آن‌که این اجبار بعد و نه قبل از رویه‌های رقابتی رخ می‌دهد. شرکت‌ها و افراد ابتدا درون رقابت قرار دارند و بعد بر اساس وضعیت موجود استراتژی‌ها و کردارهای خود را تنظیم می‌کنند. بدین ترتیب صرفاً بعد از آغاز رقابت «دست‌های نامرئی» بازار وارد عمل می‌شود تا «به‌عنوان ضرورتی طبیعی و پسینی بوالهوسی بی‌حساب و کتاب تولیدکنندگان را کنترل کند» (Marx, 1967: 336).

حکمرانی شهری نیز اگر بیش از تولیدکنندگان صنعتی بی‌حساب و کتاب و بوالهوسانه نباشد کمتر از آنان نیست. باری همین بوالهوسی بی‌حساب و کتاب پس از آغاز رقابت میان‌شهری کنترل و تنظیم می‌شود. رقابت برای سرمایه‌گذاری و مشاغل در دوران فراگیرشدن بیکاری، بازساخت‌یابی صنعتی و حرکت به سوی الگوهای سیال‌تر و انعطاف‌پذیرتر انباشت سرمایه حاکمان شهری را به آب‌وتاب می‌اندازد تا به فکر جذب سرمایه و پیشبرد برنامه‌های توسعه‌ی شهرهایشان باشند. این وضعیت همان چیزی را به بار می‌آورد که باب جیزاپ^۱ از آن با نام استراتژی‌های انباشت و پروژه‌های هژمونیک یاد می‌کند. بنابراین اگر به دنبال انباشت سرمایه‌ی درازمدت هستیم باید تمامی راه‌ها و رویه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و کاسب‌کارانه به کار گرفته شود. یک سیستم اجتماعی انقلابی و پویا مانند سرمایه‌داری تنها از این خلال است که می‌تواند شیوه‌های تنظیم اقتصادی و اجتماعی مختلف را کشف کند تا در مسیر انباشت سرمایه به پیش رود. اگر استقلال نسبی حاکمان شهری بدین ترتیب است که وصفش رفت، رفتار این حاکمان چندان تفاوتی با بنگاه‌های تجاری ندارد که در راه انباشت سرمایه‌ی بیشتر مسیرها و استراتژی‌های مختلف را می‌آزمایند. از این حیث استقلال نسبی نه تنها با تئوری انباشت سرمایه سازگار است بلکه بخش جدایی‌ناپذیر و برسانده‌ی آن نیز می‌باشد.

¹ Bob Jessop

در ادامه هاروی به جمع‌بندی بحثش در این مقاله می‌پردازد. او معتقد است سبقه‌ی سیاست‌هایی مانند بازارگرایی شهری و کاسب‌کارسالاری شهری که بر رقابت بین‌شهری تأکید دارند به لیگ هانسی‌آتیک^۱ (قرن ۱۵ تا ۱۹ میلادی) و دولت‌شهرهای ایتالیایی برمی‌گردد. در واقع ایده‌ی دولت رفاه و اقتصاد کینزی که در آن دولت فارغ از منطق سود و انباشت ثروت به نفع گروهی خاص، خود را موظف به ارائه‌ی خدمات به شهروندان می‌دانست تنها وقفه‌ای موقت بر سر راه این رقابت بوده است. به‌زعم هاروی یک نگاه انتقادی باید بتواند تضاد میان طرح‌هایی مانند بازآفرینی اقتصاد شهری در این دوره را با واقعیتی که زیر پوست شهر در جریان است بر ملا کند. این تضاد از شکافی که میان مرکز شهر و حاشیه‌ها در جریان است نشأت می‌گیرد: رشد روزافزون پروژه‌هایی موفق و پرزرق‌وبرق در مرکز شهر که فقر بیش از پیش در حاشیه‌های شهر را پنهان می‌کنند. رقابت بین‌شهری جبراً پیامدهای اسف‌باری بر روی اقتصاد کلان می‌گذارد. پیامدهایی چون توزیع بیش از پیش نابرابر ثروت و دستمزدها، بی‌ثباتی در شبکه‌های شهری، موقتی بودن منافع پروژه‌ها. تأکید بر چشم‌اندازها و تصاویر زیبا به‌جای بنیان‌های اقتصادی و مسائل اجتماعی در طولانی‌مدت می‌تواند کیان جامعه را از یکدیگر بگسلد.

علی‌رغم این، می‌توان نقاط مثبت و امیدبخش را نیز در ایده‌ی شهر به‌سان تعاونی‌ای جمعی^۲ یافت. ایده‌ی تصمیم‌گیری و اداره‌ی دموکراتیک شهر که یادآور کمون پاریس و آرمان سوسیالیسم است. بسیاری از مضراتی که برشمردیم نه به‌خاطر خود ایده‌ی بازارگرایی شهری است و نه به‌خاطر این‌که این یا آن طبقه شهر را اداره می‌کند. بلکه به دلیل هژمونی رقابت بین‌شهری در نظام توسعه‌ی نابرابر جغرافیایی در سرمایه‌داری است که بازیگران را مجبور می‌کند بر اساس «واقعیت» و «عمل‌گرایانه» عمل کنند. این واقع‌گرایی و عمل‌گرایی چیزی جز منطق انباشت سرمایه نیست که در مقابل برآوردن نیازهای محلی و رفاه عمومی می‌ایستد. باری تفکر انتقادی نباید صرفاً به منطق سرکوبگر کاسب‌کارسالاری شهری بپردازد، بلکه باید امکان‌هایی را هم که در اختیار ما می‌گذارد مورد توجه قرار دهد. یکی از این امکان‌ها، تغییر شهر به یک تعاونی شهری پیشرفته است که مسلح به پیوندهایی جغرافیایی برای ایجاد اتحاد برعلیه هژمونی انباشت سرمایه است.

^۱ Hanseatic league

^۲ Collective corporation